

امام باقر علیه السلام:

«إِنَّمَا يُدَاقُّ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا:».

خداوند در روز قیامت در حساب بندگانش، به اندازه عقلی که در دنیا به آنها داده است، دقت و باریک بینی می کند.

خلاصه ای از زندگی پر برکت حضرت امام محمد باقر (ع)

نام مبارک امام پنجم محمد بود. لقب آن حضرت باقر یا باقرالعلوم است، بدین جهت که: دریای دانش را شکافت و اسرار علوم را آشکارا ساخت. القاب دیگری مانند شاکر و صابر و هادی نیز برای آن حضرت ذکر کرده اند که هر یک باز گوینده صفتی از صفات آن امام بزرگوار بوده است.

کنیه امام "ابوجعفر" بود. مادرش فاطمه دختر امام حسن مجتبی (ع) است. بنابراین نسبت آن حضرت از طرف مادر به سبط اکبر حضرت امام حسن (ع) و از سوی پدر به امام حسین (ع) می رسید. پدرش حضرت سیدالساجدین، امام زین العابدین، علی بن الحسین (ع) است.

تولد حضرت باقر (ع) در روز جمعه سوم ماه صفر سال ۵۷ هجری در مدینه اتفاق افتاد. در واقعه جانگداز کربلا همراه پدر و در کنار جدش حضرت سید الشهداء کودکی بود که به چهارمین بهار زندگیش نزدیک می شد.

دوران امامت امام محمد باقر (ع) از سال ۹۵ هجری که سال درگذشت امام زین العابدین (ع) است آغاز شد و تا سال ۱۱۴ ه. یعنی مدت ۱۹ سال و چند ماه ادامه داشته است.

در دوره امامت امام محمد باقر (ع) و فرزندش امام جعفر صادق (ع) مسائلی مانند انقراض امویان و بر سر کار آمدن عباسیان و پیدا شدن مشاجرات سیاسی و ظهور سرداران و مدعیانی مانند ابوسلمه خلال و ابومسلم خراسانی و دیگران مطرح است، ترجمه کتابهای فلسفی و مجادلات کلامی در این دوره پیش می آید، و عده ای از مشایخ صوفیه و زاهدان و قلندران وابسته به دستگاه خلافت پیدا می شوند. قاضیهها و متکلمانی به دلخواه مقامات رسمی و صاحب قدرتان پدید می آیند و فقه و قضاء و عقاید و کلام و اخلاق را - بر طبق مصالح مراکز قدرت خلافت شرح و تفسیر می نمایند، و تعلیمات قرآنی - به ویژه مسأله امامت و ولایت را، که پس از واقعه عاشورا و حماسه کربلا، افکار بسیاری از حق طلبان را به حقانیت آل علی (ع) متوجه کرده بود، و پرده از چهره زشت ستمکاران اموی و دین به دنیا فروشان برگرفته بود، به انحراف می کشانند و احادیث نبوی را در بوته فراموشی قرار می دادند. برخی نیز احادیثی به نفع دستگاه حاکم جعل کرده و یا مشغول جعل بودند و یا آنها را به سود ستمکاران غاصب خلافت دگرگون می نمودند.

اینها عواملی بود بسیار خطرناک که باید حافظان و نگهبانان دین در برابر آنها بایستند. بدین جهت امام محمد باقر (ع) و پس از وی امام جعفر صادق (ع) از موقعیت مساعد روزگار سیاسی، برای نشر تعلیمات اصیل اسلامی و معارف حقه بهره جستند، و دانشگاه تشیع و علوم اسلامی را پایه ریزی نمودند.

زیرا این امامان بزرگوار و بعد شاگردانشان وارثان و نگهبانان حقیقی تعلیمات پیامبر (ص) و ناموس و قانون عدالت بودند، و می بایست به تربیت شاگردانی عالم و عامل و یارانی شایسته و فداکار دست یازند، و فقه آل محمد (ص) را جمع و تدوین و تدریس کنند. به همین جهت محضر امام باقر (ع) مرکز علماء و دانشمندان و راویان حدیث و خطیبان و شاعران بنام بود. در مکتب تربیتی امام باقر (ع) علم و فضیلت به مردم آموخته می شد.

امام باقر (ع) دارای خصال ستوده و مؤدب به آداب اسلامی بود. سیرت و صورتش ستوده بود. پیوسته لباس تمیز و نو می پوشید. در کمال وقار و شکوه حرکت می فرمود.

از آن حضرت می پرسیدند: جدت لباس کهنه و کم ارزش می پوشید، تو چرا لباس فاخر بر تن می کنی؟ پاسخ می داد: مقتضای تقوای جدم و فرمانداری آن روز، که محرومان و فقرا و تهیدستان زیاد بودند، چنان بود. من اگر آن لباس بپوشم در این انقلاب افکار، نمی توانم تعظیم شعائر دین کنم.

امام پنجم (ع) بسیار گشاده رو و با مؤمنان و دوستان خوش برخورد بود.

با همه اصحاب مصافحه می کرد و دیگران را نیز بدین کار تشویق می فرمود. در ضمن سخنانش می فرمود: مصافحه کردن کدورت‌های درونی را از بین می برد و گناهان دو طرف - همچون برگ درختان در فصل خزان - می ریزد. امام باقر (ع) در صدقات و بخشش و آداب اسلامی مانند دستگیری از نیازمندان و تشییع جنازه مؤمنین و عیادت از بیماران و رعایت ادب و آداب و سنن دینی، کمال مواظبت را داشت.

می خواست سنت‌های جدش رسول الله (ص) را عملاً در بین مردم زنده کند و مکارم اخلاقی را به مردم تعلیم نماید. در روزهای گرم برای رسیدگی به مزارع و نخلستانها بیرون می رفت، و با کارگران و کشاورزان بیل می زد و زمین را برای کشت آماده می ساخت. آنچه از محصول کشاورزی - که با عرق جبین و کد یمین - به دست می آورد در راه خدا انفاق می فرمود. بامداد که برای ادای نماز به مسجد جدش رسول الله (ص) می رفت، پس از گزاردن فریضه، مردم گرداگردش جمع می شدند و از انوار دانش و فضیلت او بهره مند می گشتند.

مدت بیست سال معاویه در شام و کارگزارانش در مرزهای دیگر اسلامی در واژگون جلوه دادن حقایق اسلامی - با زور و زر و تزویر و اجیر کردن عالمان خود فروخته - کوشش بسیار کردند.

ناچار حضرت سجاد (ع) و فرزند ارجمندش امام محمد باقر (ع) پس از واقعه جانگداز کربلا و ستم‌های بی سابقه آل ابوسفیان، که مردم به حقانیت اهل بیت عصمت (ع) توجه کردند، در اصلاح عقاید مردم به ویژه در مسأله امامت و رهبری، که تنها شایسته امام معصوم است، سعی بلیغ کردند و معارف حقه اسلامی را - در جهات مختلف - به مردم تعلیم دادند تا کار نشر فقه و احکام اسلام به جایی رسید که فرزند گرامی آن امام، حضرت امام جعفر صادق (ع) دانشگاهی با چهار هزار شاگرد پایه گذاری نمود، و احادیث و تعلیمات اسلامی را در اکناف و اطراف جهان آن روز اسلام انتشار داد. امام سجاد (ع) با زبان دعا و مناجات و یادآوری از مظالم اموی و امر به معروف و نهی از منکر و امام باقر (ع) با تشکیل حلقه های درس، زمینه این امر مهم را فراهم نمود و مسائل لازم دینی را برای مردم روشن فرمود. رسول اکرم اسلام (ص) در پرتو چشم واقع بین و با روشن بینی وحی الهی و وظایفی را که فرزندان و اهل بیت گرامی اش در آینده انجام خواهند داد و نقشی را که در شناخت و شناساندن معارف حقه به عهده خواهند داشت، ضمن احادیثی که از آن حضرت روایت شده، تعیین فرموده است.

چنان که در این حدیث آمده است :

روزی جابر بن عبدالله انصاری که در آخر عمر دو چشم جهان بینش تاریک شده بود به محضر حضرت سجاد (ع) شرفیاب شد. صدای کودکی را شنید، پرسید کیستی؟ گفت من محمد بن علی بن الحسینم، جابر گفت: نزدیک بیا، سپس دست او را گرفت و بوسید و عرض کرد: روزی خدمت جدت رسول خدا (ص) بودم. فرمود: شاید زنده بمانی و محمد بن علی بن الحسین که یکی از اولاد من است ملاقات کنی. سلام من را به او برسان و بگو: خدا به تو نور حکمت دهد. علم و دین را نشر بده. امام پنجم هم به امر جدش قیام کرد و در تمام مدت عمر به نشر علم و معارف دینی و تعلیم حقایق قرآنی و احادیث نبوی (ص) پرداخت. نام نامی آن حضرت با دهها و صدها حدیث و روایت و کلمات قصار و اندرزهایی همراه است، که به ویژه در ۱۹ سال امامت برای ارشاد مستعدان و دانش اندوزان و شاگردان شایسته خود بیان فرموده است. بنا به روایاتی که نقل شده است، در هیچ مکتب و محضری دانشمندان خاضعتر و خاشعتر از محضر محمد بن علی (ع) نبوده اند.

در زمان امیرالمؤمنین علی (ع) گوئیا، مقام علم و ارزش دانش هنوز - چنان که باید - بر مردم روشن نبود، گویا مسلمانان هنوز

قدم از تنگنای حیات مادی بیرون نهاده و از زلال دانش علوی جامی ننوشیده بودند، و در کنار دریای بیکران وجود علی (ع) تشنه لب بودند و جز عده ای معدود قدر چو نان گوهری را نمی دانستند. بی جهت نبود که مولای متقیان بارها می فرمود: سلونی قبل از تفقدونی "پیش از آنکه من را از دست بدهید از من بپرسید." و بارها می گفت: من به راههای آسمان از راههای زمین آشناترم.

ولی کو آن گوهرشناسی که قدر گوهر وجود علی را بداند؟ اما به تدریج، به ویژه در زمان امام محمد باقر (ع) مردم کم کم لذت علوم اهل بیت و معارف اسلامی را درک می کردند، و مانند تشنه لبی که سالها از لذات آب گوارا محروم مانده و یا قدر آن را ندانسته باشد، زلال گوارای دانش امام باقر (ع) را دریافتند و تسلیم مقام علمی امام (ع) شدند، و به قول یکی از مورخان: "مسلمانان در این هنگام از میدان جنگ و لشکر کشی متوجه فتح دروازه های علم و فرهنگ شدند." امام باقر (ع) نیز چون زمینه قیام بالسیف (قیام مسلحانه) در آن زمان - به علت خفقان فراوان و کمبود حماسه آفرینان - فراهم نبود، از این رو، نشر معارف اسلام و فعالیت علمی را و هم مبارزه عقیدتی و معنوی با سازمان حکومت اموی را، از این طریق مناسب تر می دید، و چون حقوق اسلام هنوز یک دوره کامل و مفصل تدریس نشده بود، به فعالیتهای ثمر بخش علمی در این زمینه پرداخت. اما بدین خاطر که نفس شخصیت امام و سیر تعلیمات او - در ابعاد و مرزهای مختلف - بر ضرر حکومت بود، مورد اذیت و ایذاء دستگاه قرار می گرفت.

دستگاه خلافت آنجا که پای مصالح حکومتی پیش می آمد و احساس می کردند امام (ع) نقاب از چهره ظالمانه دستگاه برمی گیرد و خط صحیح را در شناخت "امام معصوم (ع)" و امامت که دنباله خط "رسالت" و بالاخره "حکومت الله" است تعلیم می دهد، تکان می خوردند و دست به ایذاء و آزار و شکنجه امام (ع) می زدند و گاه به زجر و حبس و تبعید...

برای شناخت این امر، به بیان این واقعه که در تاریخ یاد شده است می پردازیم:

"در یکی از سالها که هشام بن عبدالملک، خلیفه اموی، به حج می آید، جعفر بن محمد، امام صادق، در خدمت پدر خود، امام محمد باقر، نیز به حج می رفتند.

روزی در مکه، حضرت صادق، در مجمع عمومی سخنرانی می کند و در آن سخنرانی تأکید بر سر مسأله پیشوایی و امامت و اینکه پیشوایان بر حق و خلیفه های خدا در زمین ایشانند نه دیگران، و اینکه سعادت اجتماعی و رستگاری در پیروی از ایشان است و بیعت با ایشان و ... نه دیگران. این سخنان که در بحبوحه قدرت هشام گفته می شود، آن هم در مکه در موسم حج، طنینی بزرگ می یابد و به گوش هشام می رسد. هشام در مکه جرأت نمی کند و به مصلحت خود نمی بیند که متعرض آنان شود. اما چون به دمشق می رسد، مأمور به مدینه می فرستد و از فرماندار مدینه می خواهد که امام باقر (ع) و فرزندش را به دمشق روانه کند، و چنین می شود.

در محفلی که هشام برای توهین به امام ترتیب داده بود بر سر مقام رهبری و خلافت اسلامی با امام باقر (ع) سخن می گوید. امام باقر درباره رهبری رهبران بر حق و چگونگی اداره اجتماع اسلامی و اینکه رهبر یک اجتماع اسلامی باید چگونه باشد، سخن می گوید.

اینها همه هشام را - که فاقد آن صفات بوده است و غاصب آن مقام - بیش از پیش ناراحت می کند. بعضی نوشته اند که: امام باقر را در دمشق به زندان افکند. و چون به او خبر می دهند که زندانیان دمشق مرید و معتقد به امام (ع) شده اند، امام را رها می کند و به شتاب روانه مدینه می نماید. و پیکری سریع، پیش از حرکت امام از دمشق، می فرستد تا در آبادیها و شهرهای سر راه همه جا علیه آنان (امام باقر و امام صادق - ع) - تبلیغ کنند تا بدین گونه، مردم با آنان تماس نگیرند و تحت تأثیر گفتار و رفتارشان واقع نشوند. با این وصف امام (ع) در این سفر، از تماس با مردم - حتی مسیحیان - و روشن کردن آنان غفلت نمی ورزد.

حضرت امام محمد باقر (ع) ۱۹ سال و ده ماه پس از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام زین العابدین (ع) زندگی کرد و در تمام این مدت به انجام دادن وظایف خطیر امامت ، نشر و تبلیغ فرهنگ اسلامی ، تعلیم شاگردان ، رهبری اصحاب و مردم ، اجرا کردن سنتهای جد بزرگوارش در میان خلق ، متوجه کردن دستگاه غاصب حکومت به خط صحیح رهبری و راه نمودن به مردم در جهت شناخت رهبر واقعی و امام معصوم ، که تنها خلیفه راستین خدا و رسول (ص) در زمین است ، پرداخت و لحظه ای از این وظیفه غفلت نفرمود .

سرانجام در هفتم ذیحجه سال ۱۱۴ هجری در سن ۵۷ سالگی در مدینه با توطئه هشام مسموم شد و چشم از جهان فروبست .
پیکر مقدسش را در قبرستان بقیع - کنار پدر بزرگوارش - به خاک سپردند.